

دموکراسی همچون یک آرمان

تذکره اقتصاد سیاسی

محمد رفیع محمودیان



Eugène Delacroix (Wikimedia Commons)

در عصری زندگی می‌کنیم که به‌سختی می‌توان آرمان‌گرا بود. افق‌ها تیره‌اند و آینده نوید چیز دیگری نمی‌دهد جز استمرار اکنونی که خود به همه‌گونه نشان از گذشته دارد. سرمایه‌داری دیری است شیوهی اصلی تولید حاکم بر جهان است. کارآمدی خود را نشان داده است و مدام کالاهای و خدمات جدید هرچه ارزان‌تری را روانه‌ی بازار می‌کند. نیروی کار را استثمار کرده، همه را برده و همچنین تا حدی شیفته‌ی کار بی‌معنای دستمزدی ساخته است، البته در این فرایند رفاهی نسبی را گرچه نه برای همه که برای بسیاری در جهان به‌وجود آورده است. رفاهی که بیشتر در هیأت مصرف بیشتر نمود یافته است. این موجب شده که سرمایه‌داری امروز سخی از ثبات را تجربه کند. با آن‌که مدام به‌گونه‌ای ادواری گرفتار بحران می‌شود ولی نه خود گرایشی به چرخشی نو نشان می‌دهد و نه بدیل قابل‌اتکایی در مقابل آن وجود دارد تا آن‌را دگرگون سازد. بهترین آینده‌ای که برای آن می‌توان متصور شد رفاه بیشتر و شدت کار کم‌تر است، دو غایتی که البته به‌سختی با یکدیگر همساز هستند ولی باز نوید چیز درخشانی نمی‌دهند.

سرمایه‌داری برای کارکرد از دو ذخیره‌ی موجود امکانات بهره می‌جوید. یکی نیروی کار و دیگری طبیعت. هر دو را استثمار می‌کند تا به بیشترین میزان ممکن ارزش و سود بیافریند، ولی ناتوان از بازآفرینی آنها است. نیروی کار را می‌خرد. برای بازآفرینی مادی آن وجهی به‌صورت دستمزد برای خوردن و خوابیدن می‌پردازد ولی به جنبه‌ی روحی و روانی آن کاری ندارد. کارکن خود باید به سلامتی جسمی و روحی خویش و برخورداری از انگیزه برای استمرار کار بیندیشد. به طبیعت حتی کم‌تر از نیروی کار توجه دارد چرا که طبیعت در بی‌کرانگی خویش منبعی اتمام‌ناپذیر از امکانات جلوه می‌کند. سرمایه‌داری به شیوه‌های گوناگون آن‌را استثمار و غارت می‌کند. در هر دو مورد نیروی کار و طبیعت، امروز این هراس وجود دارد که آسیب جدی ببینند. درباره‌ی نیروی کار، نظریه‌هایی دال بر از خود بیگانگی و پریکاریا توجه را معطوف به خسارت‌های جدی استثمار بی‌حدومرز نیروی کار ساخته‌اند. در مورد طبیعت، پی‌درپی هشدار بوم‌شناسان و سایر متخصصین را داریم که به‌زودی چیزی از طبیعت به‌صورت بستر زیست‌انسانی بر جای نخواهد ماند.^۱

با این همه ناامیدی از افق تیره‌ی بسته‌ی زندگی در گستره‌ی دیگری ابعادی دهشتناک یافته است. دولت حاکمیت همه‌جانبه‌تری بر جامعه یافته است و همزمان، به خاطر از هم‌گسیختگی هر چه بیشتر جامعه، به سیاست‌های هر چه بیشتر تمامیت‌گرا روی آورده است. سپهرهای کار و مصرف هر چه آزادتر از هنجارهای اجتماعی انسان‌ها را بیش از پیش بیگانه با یکدیگر ساخته است. همزمان حوزه‌های زیست اجتماعی و خصوصی از یکدیگر تفکیک یافته‌اند. حوزه‌های زیستی همچون تولید و مصرف، عشق و تولید مثل، خانواده و آسودگی، کار و آفرینندگی از یکدیگر جدا شده‌اند. در سپهرهایی از زیست اجتماعی می‌توان بدون وابستگی به دیگر سپهرهای زیست، زندگی پویایی را پیش برد. انسان‌ها همچنین دیگر نیازی به همدمی با یکدیگر برای پیشبرد زندگی ندارند و می‌توانند خود به اتکای مؤسسات اجتماعی و اقتصادی کارهای خود را پیش برند. شیفته‌ی حوزه‌های خصوصی مجزای زندگی، علاقه‌ای نیز به هماهنگی کنش‌های خود با دیگران ندارند. در فقدان کناکش (interaction) و روابط اجتماعی، فرایند بازآفرینی همبستگی اجتماعی با مشکل مواجه شده است. دولت مسئولیت به هم‌پیوستگی ارکان جامعه را به عهده گرفته و یکه‌تاز آن عرصه شده است. آزادی و پویایی را از شهروندان بازستانده، همسانی و هماهنگی را بر آنها تحمیل می‌کند تا یگانگی اجتماعی و آرامش نظم برخاسته از آن آسیب نبیند.^۲

خود دولت‌ها نیز گرفتار فرایند از هم‌گسیختگی اجتماعی شده‌اند. دولت‌ها از یک‌سو، مجبور هستند سیاست‌هایی متناقض و مدام متحول را در واکنش به ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی‌ای همچون اجتناب از رکود یا تحکیم ثبات پیش برند و از سوی دیگر به اتکای نهادهایی حاکمیت خویش را اعمال کند که هر یک سازوکاری خودانگیخته دارند و پی‌گیر هدفی هستند. در اجتناب از این از هم‌گسیختگی، سرمایه و دیوان‌سالاری، ناتوان از ایجاد انسجام در آن، تن به آن داده‌اند که اراده‌ی فردی بر ساختار دولت حاکم شود و این اراده در آن انسجام ایجاد کند. به این‌گونه، دولت تمامیت‌گرا در خود نیز گرفتار تمامیت‌گرایی به شکل خودکامگی شده است. نخست‌وزیران و رؤسای جمهور بیش از پیش در هیأت رهبرانی قدرتمند دولت را اداره می‌کنند. ولی ما در دورانی زندگی می‌کنیم که دایره‌ی نفوذ رسانه‌های اجتماعی

گسترش یافته و چهره و کنش هر آن کس که از شهرتی برخوردار است زیر ذره بین کنجکاو همگانی قرار دارد، همزمان که اداره‌ی امر بیش از پیش به دیوانسالاری با کارکردی خودانگیخته سپرده شده است. در این وضعیت، رهبران قدرتمند، رهبرانی با ادعای هوشیاری و تسلط بر امور، بیشتر دیوانگانی خودکامه جلوه می‌کنند تا سیاستمدارانی فرهمند. دیوانگانی که می‌توانند دولت و جامعه را با تصمیم‌هایی دل‌به‌خواهی به تلاطم افکنند، به کام نابودی بفرستند.

ترکیبی از تمامیت‌گرایی، خودکامگی و دیوانگی در کارکرد دولت چشم‌انداز آینده را تیره‌وتار ساخته است. قدرتمندترین نیروی اجتماعی و سیاسی جامعه در سراسیب تباهی افتاده و این نیرویی است که در دوران مدرن همواره از توان دخالت و بازساماندهی جامعه برخوردار بوده است. بدون تردید می‌توان نسبت به این تحول بی‌توجه ماند و خود را سرگرم رخدادهای زندگی روزمره کرد ولی دیگر امیدوار به کارکرد بهینه‌ی دولت نمی‌توان بود. دولت البته هنوز نوید رشد اقتصادی، نظم کارآمدتر و آسودگی خیال بیشتر شهروندان را می‌دهد. ولی از عهده‌ی رسیدن به آنها بر نمی‌آید چرا که این اهداف نه در قلمرو عملکرد آن که در قلمرو کارکرد سرمایه‌داری و دستگاه‌های امنیتی جای دارند و وانگهی از هم‌گسیختگی گسترده‌ی اجتماعی را نمی‌توان با هیچ راهکاری متوقف ساخت. آینده‌ی بهتری در انتظار کسی نیست.

کابوس آباد

بیهوده نیست که دیگر کم‌تر کسی از جهانی آرمانی بصورت ناکجاآباد (utopia) و زیست اجتماعی یکسره متفاوت بهینه سخن می‌گوید و به‌جای آن بسیاری از کابوس‌آباد (dystopia) می‌گویند و می‌نویسند.^۳ کابوس‌آباد آن‌گونه که از آن در ادبیات داستانی می‌نویسند بیش از هر چیز نظمی است استوار بر بی‌عدالتی تا حد بردگی انبوه شهروندان. نظمی که در آن نشانی از اراده‌ی آزاد بر جای نمانده است، دیوان‌سالاری کارآمدی مدام رفتار شهروندان را پایش می‌کند و نشانی از برابری بین انسان‌ها وجود ندارد. آنچه در کابوس‌آباد پژواک می‌یابد ترس از نظم قدرتمندی است

دموکراسی همچون یک آرمان

که همه را به فرمانبرداری خواسته و ناخواسته می‌کشاند. شگرف آن‌که در ذهنیت مدرنی که در کابوس‌آباد نیز پژواک پیدا می‌کند ترس از گسترش فرهنگ مصرفی، شدت ضرب‌آهنگ کار، استثمار و بحران‌های محیط زیستی آنچنان شدید نیست که ترس از تمامیت‌گرایی نظمی که سلطه‌ی خویش را بر تمامی پهنه‌ی زیست اجتماعی می‌گستراند. انگار احساس می‌شود در دو حوزه‌ی مصرف و تولید، هر چند هر دو در چارچوب حاکمیت سرمایه‌داری شکلی سازمان‌یافته پیدا کرده‌اند، باز می‌توان از حدی از آزادی و خودسامانی برخوردار بود و به میل خویش در بهره‌مندی از امکانات زیستی شرکت جست که نظم در چارچوب حاکمیت سرمایه‌داری می‌آفریند.

هراس اصلی از آن است که دیگر نتوان آزاد اندیشید، آزاد تصمیم گرفت و آزاد دست به کنش زد؛ هراس از آن که دولتی تمامیت‌گرا و جامعه‌ای تمکین کرده به حاکمیت آن، جلو هرگونه آزاداندیشی و آزاد رفتاری را بگیرد و همه را رام سیاست‌های خود سازد. کم‌تر کسی که از کابوس‌آباد نوشته مقاومت انسان‌ها را نادیده گرفته و فرض را بر آن گذاشته است که همه از همان آغاز به تمکین و فرمانبرداری روی می‌آورند. مقاومت هست، مقاومتی برخاسته از میل به تمایز، میل خودپویی و میل به خودانگیختگی. ولی سخی از توافق بین این نویسندگان وجود دارد که مقاومت راه به‌جایی نمی‌برد و محدودیت‌ها به‌جای آن‌که از آن آسیب ببینند از درهم‌شکستن آن نیرو می‌گیرند. به‌نظر می‌رسد همه به شکلی به این درک رسیده‌اند که مقاومت قدرت را کارآتر می‌سازد چون قدرت را درهم نمی‌شکند بلکه به آن یاری می‌رساند که خود را بازسازی کرده و عناصر مقاومت را در کارکرد خویش ادغام کند.

دموکراسی

این‌جاست که دموکراسی موضوعیت پیدا می‌کند. در تیرگی مستولی بر جهان، چراغ دموکراسی می‌درخشد. دموکراسی نوید وضعیتی متفاوت، در حد وضعیت آرمانی می‌دهد. به شهروندان نوید داده می‌شود، گاه از سوی سیاستمداران و گاه از سوی نظریه‌پردازانی معین، که با حضور در عرصه‌ی کارکرد دموکراسی می‌توانند هوشیار و

سرزنده در راستای ساماندهی زندگی اجتماعی نقش ایفا کنند. دموکراسی عرصه‌ای گشوده شده برای حضور شهروندان، انسان‌های بی‌نام‌ونشان، به‌شمار می‌آید و پندار کم‌وبیش همگانی آن است که در این عرصه هنوز می‌توان دور از قدرت جهانی سرمایه و دولت کوشا بود و تأثیری به جای گذاشت. اگر نه تأثیری بر ساختار جامعه دست‌کم بر روحیه‌ی «چند تن خواب‌آلود، چند تن ناهموار، چند تن ناهشیار».

دموکراسی نمایندگی

کارکرد دموکراسی مدرن در تمرکز بر انتخابات ادواری و رقابت احزاب و سیاستمداران هنوز هیجان و شور لازم را نیز برای درگیری سیاسی شهروندان فراهم می‌آورد. امید به تحول، به انتخابی متفاوت و آینده‌ای جدید در انتخابات و نتیجه‌ی همواره از پیش نامعلوم آن تجلی می‌یابد. همزمان رسانه‌های همگانی، با پخش خبر و تفسیر به‌انکای نظرخواهی از متخصصین و کوشندگان سیاسی و اجتماعی، نمایی از آزادی بیان و وفور باورها و برداشتها برای گزینش آزاد به‌نمایش می‌گذارند. به‌هنگام انتخابات و حتی گاه بسی پیش از آن، رسانه‌ها با خبررسانی از رقابت احزاب و نتیجه‌ی آن رقابت در نظرسنجی‌ها هیجان را به مخاطبین خود انتقال می‌دهند. دموکراسی در فرایند انتخابات، بسا اوقات، شکل مسابقه‌ای پر هیجان را می‌یابد که تماشاگرانش می‌توانند و فرصت آن‌را به‌دست می‌آورند که هرچند تا حدی محدود در فرایند آن نقش ایفا کنند.

میزان تأثیر اراده‌ی مادیت‌یافته در رأی، آشکارا، محدود است. ساختار اقتصادی جامعه، سرمایه‌داری، و سازوکار اداره‌ی امور جمعی، دیوان‌سالاری، برون از گستره‌ی تأثیرگذاری آن قرار دارند. دموکراسی مدرن فقط سمت‌وسوی سیاست‌های دولت را تعیین می‌کند و سرمایه‌داری و دیوان‌سالاری برون از حوزه‌ی اقتدار دولت قرار دارند. پندار پذیرفته شده در دوران مدرن آن است که وجود و کارکرد سرمایه‌داری و دیوان‌سالاری ضرورت تولید و مدیریت است و اختیار نهفته در دموکراسی نباید بدان‌ها راه یابد چرا که دولت متکی به آرای توده‌های مردم با مداخله‌ی خود کارکرد

سرمایه‌داری و دیوان‌سالاری را با دشواری روبرو می‌سازد. ولی شگرف آن‌که، این نکته گزندی به نوید دموکراسی انتخاباتی نمی‌رساند. دموکراسی همواره نوید آغازی نو با چهره‌هایی جدید و راهکارهایی متفاوت در گستره‌ی سیاست می‌دهد.^۴ ناممکن‌ها را ممکن جلوه نمی‌دهد. دروغ و فریبی در کار نیست. تحولی بنیادین را وعده نمی‌دهد. از قطعیت نیز در نوید آن خبری نیست. ولی همین عدم قطعیت در چارچوب رقابت هیجان و در نهایت برای آن جذابیت می‌آفریند. هیجان آن‌که چه نیرویی با چه چهره‌ها و راهکاری حاکمیت بر دولت را به‌عهده خواهد گرفت و چه تحول و چرخشی را (هر چند با میزان اثرگذاری محدود) دامن خواهد زد. جذابیت آن‌که شکست یا پیروزی و در پیامد آن حذف یا برآمدن نیروهایی را دید و در آن فرایند به سنجی از پالایش و کاتارسیس و بیان احساسات خود دست یافت.

در چند دهه‌ی اخیر، مرزبندی تاریخی بین چپ و راست، لیبرالیسم و سوسیالیسم و رادیکالیسم و محافظه‌کاری تاحدی موضوعیت خود را از دست داده است ولی هنوز تا آن حد رد آن برجای مانده است که انتخابات را صحنه‌ی کارزار جدی راهکارهایی متمایز سازد. دیگر از نوید برسازی جهانی یکسره متفاوت در سوسیالیسم یا آزادی‌های بنیادین گره خورده با لیبرالیسم چیزی بر جای نمانده است. رادیکالیسم به محافظه‌کاری چرخش پیدا کرده و دیگر نیرویی یا کسی چشم‌اندازی از رهایی ارائه نمی‌دهد. ولی گرایش‌های سیاسی بر مبنای نگرش تاریخی خود راهکارهای متفاوتی برای برخورد با مشکلاتی دارند که زندگی روزمره آکنده از آن‌ها است. راهکارها برای برخی امیدآفرین و برای برخی دیگر پرمخاطره جلوه می‌کنند و این بسیاری را برمی‌انگیزد که با شور یا انزجار به آنها واکنش نشان دهند. در این چارچوب هنوز برخی به احزاب سوسیال‌دمکرات یا نولیبرال همچون ناجی وضعیتی بحرانی، وضعیتی که گاه جامعه و پویایی در آن گیر می‌کنند، می‌نگرند.

دموکراسی رایزنانه

در سطح دیگری، در سطحی به گستردگی زیست اجتماعی، نیز دموکراسی به سان آرمانی برای عصر معرفی شده است. آرمان در این سطح نظری است ولی این هیچ از رادیکالیسم کاربردی آن نکاسته است. الگوی دموکراسی رایزنانه معرفی شده از سوی کسانی همچون هابرماس، راولز و کوهن نمونه‌ی آشنای چنین رهیافتی به دموکراسی است.^۵ در چارچوب این الگو تصمیم‌هایی مشروع (و بر حق) هستند که در فرایند گفت‌وگوی عمومی و مجادله و بحث بر سر بهترین تصمیم اتخاذ می‌شوند. در دوران مدرن، در پیامد گونه‌گونی موقعیت‌ها، وفور باورها و شکوفایی فردیت، هرکس دارای باور و دیدگاهی از آن خود است. شکل‌گیری حوزه‌های عمومی امکان آن‌را فراهم آورده است که بسیاری بتوانند باورها، دیدگاه‌ها و همچنین خواست‌های خویش را مطرح کنند و در آن بستر به درک شفاف‌تری از باورها و خواست‌هایشان برسند. در جامعه همواره در مورد مسائل گوناگونی، از سبک زندگی و آزادی افراد در انتخاب هویت گرفته تا حد مطلوب برابری گفت‌وگو و بحث در جریان است. گاه نیز در جریان بحث توافقی به دست می‌آید و این مبنایی برای تغییر نگرش در هنجارها و حتی قوانین ایجاد می‌کند. نظریه‌پردازان دموکراسی رایزنانه بر آن تأکید می‌نهند که فقط در صورتی که همه بتوانند در گفت‌وگو شرکت کنند، انگیزه‌ی مشارکت را داشته باشند، دیدگاه هر کس به‌خوبی در جمع پژواک یابد و توافق تا حد ممکن شفاف و دقیق تبیین شود گفت‌وگو بنیادی برای کارکرد دموکراسی فراهم می‌آورد.

الگوی دموکراسی رایزنانه به‌تمامی آرمان‌گرا نیست. در تأکیدش بر دستیابی به تفاهم در حد توافق و مشارکت همگانی در فرایند گفت‌وگو و بحث آرمان‌گرا است. نوید و اگذاری تصمیم‌ها در تمامی مسائل به جمع شهروندان را می‌دهد. ولی به‌سادگی نیز می‌توان کسری و کمبود آرمان‌گرایی را در آن تشخیص داد. در الگو هیچ اشاره‌ای به چگونگی ایجاد انگیزه برای مشارکت در گفت‌وگو و فرایند تصمیم‌گیری نمی‌شود و مشخص نیست این انگیزه کجا و چگونه شکل می‌گیرد. هیچ معلوم نیست به چه علت کسانی در گفت‌وگوهای عمومی شرکت می‌جویند و چه سازوکارهایی افراد را ترغیب

به مشارکت در آن گفت‌وگوها، بیان خواست و باور و همچنین شنیدن باورها و خواست‌های دیگران می‌سازند. در مورد تبدیل تفاهم به تصمیمی نهادی، به اراده و قانون نیز الگو ساکت است. شکاف بین سخن و عمل یا دیدگاه، تصمیم و اراده برای آن انگار وجود ندارد و به این نکته توجه ندارد که بسیاری چون مطمئن به تبدیل شدن خواست عمومی با سیاست عملی نیستند از همان ابتدا در گفت‌وگوها شرکت نمی‌جویند. برای همین می‌توان گفت که الگو در آستانه‌ی آرمان‌گرایی متوقف می‌شود. الگوی دیگری از آرمان‌گرایی را می‌توان از نوشته‌های اندیشمند فرانسوی رانسیر برکشید.^۶ این الگو بیشتر به سیاست نگاه دارد تا دموکراسی. دموکراسی انتخابی جهان مدرن از دید آن چارچوبی است که نظم برای حاکمیتی بهینه آفریده است. در ثبات و کارکرد بر مبنای اصول و مقررات، این دموکراسی راه را بر مشارکت مردمانی در حاشیه با دیدگاه‌های متفاوت و رویکردهایی نو می‌بندد. کارکرد آن آن‌گونه است که اقتدار نظم و در آن چارچوب انتخاب نخبگان را تداوم بخشد. در شورش، به هم‌ریختگی و نوآوری‌های گروه‌های در حاشیه مانده دموکراسی جانی نو می‌گیرد. کنشگران، باورها و خواست‌هایی جدید را در بدنه‌ی سیاست ادغام می‌کند. پدیده‌ی مردم را موضوعیت می‌بخشد. جنبش‌های اجتماعی این‌جا نقشی مهم به‌عهده می‌گیرند. آنها شور و سرزندگی را به بدنه‌ی سیاست تزریق و راهکارهایی نو و خواست‌هایی متفاوت را مطرح می‌کنند. دموکراسی در اصطلاح با آنها و در نهایت گردن نهادن به آنها نوسازی می‌شود. اصلی مهم در این سیاست برابری است. برابری در دوران مدرن به برابری صوری حقوقی و سیاسی فروکاسته شده است. برابری در سیاستی آرمانی، در دموکراسی، برابری در حکمرانی است؛ برابری در مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، در موضوعیت و اهمیت خواست‌ها و در جدی گرفته شدن سبک فعالیت.^۷ ایراد این الگوی آرمان‌گرایی آن است که به زندگی روزمره و کنش‌ها و کوشش‌های ساده‌ی تکراری انسان‌ها بی‌توجه است. مشارکت در جنبش‌های اجتماعی یا حرکت‌هایی که (خواست) مردم را بر سیاست چیره می‌سازد کاری روزمره برای کسی نیست. فقط گه‌گاه امکان چنین مشارکتی، حتی در صورت خواست، برای انسان‌ها پیش می‌آید. حرکت‌های اعتراضی و جنبش‌های اجتماعی بیشتر خودجوش هستند تا زاده‌ی اراده‌ی

افرادی معین. دائمی و فراگیر نیز نیستند. در دوره‌هایی شکوفا می‌شوند و سپس به تاریخ می‌پیوندند. انگاره‌ای از دموکراسی که بخواهد آرمانی باشد باید بسی بیش از این جایی برای کنش‌های روزمره‌ی انسانها داشته باشد تا نوید گشایشی در زندگی مردم بدهد، مردم در چنبره‌ی نظمی قدرتمند گرفتار آمده‌اند.

دموکراسی نه به‌سان ابزار که همچون غایتی در خود

با توجه به آنچه که الگوهای آرمانی دموکراسی مطرح می‌کنند می‌توان این نکته را طرح کرد که دموکراسی بیش از آن که ابزاری برای برساختن جهانی آرمانی باشد در خود نوید یک وضعیت آرمانی می‌دهد. هیچ معلوم نیست که دموکراسی بتواند زمینه‌ی انتقال اراده‌ی مردم را به ارکان قدرت، ساختار دولت و از آن راه به ساختار اقتصادی جامعه فراهم آورد. چشم‌اندازی برای آن وجود ندارد. نشانه‌ای دال بر گرایش در دل نظم برای پذیرش یا تن دردادن به اراده‌ی مردم وجود ندارد. کسی یا نظریه‌ی مطرحی نیز امروز چنین برداشتی را از وضعیت ندارد و مطرح نمی‌کند. ولی دموکراسی در خود حامل نوید متفاوتی می‌دهد. در دموکراسی، در همان شکل و کارکرد کنونی آن، امکان شکل‌گیری وضعیتی آرمانی وجود دارد، وضعیتی که در آن افراد بتوانند، در بستر جنبش‌های اجتماعی اعتراضی حضور سرزنده در حوزه‌های عمومی داشته باشند و در تبدیل خود به عنصر سرزنده‌ی حوزه‌ی زیست اجتماعی خود، نقش ایفا کنند. دموکراسی عرصه‌ای است که در آن انسان‌ها به مقام کنشگر دست می‌یابند.

سه عرصه‌ی کارکرد دموکراسی که از آن سخن گفته‌ایم، انتخابات، حوزه‌های عمومی و جنبش‌های اجتماعی اعتراضی، دارای ایرادهای اساسی هستند. انتخابات ادواری است. برای چند روز یا چند ماه در فرایند رقابت‌ها و کارزارهای انتخاباتی شور ایجاد می‌کند. روز انتخابات شور به خط پایان خود می‌رسد. فرایند رأی‌گیری امری خصوصی و شخصی است و در خلوت رابطه‌ی ذهنی فرد و جامعه رخ می‌دهد. صندوق رأی ابزار واگذاری اراده‌ی فرد به نهاد قانون‌گذاری است. محاسبه‌ی آرا و تشکیل دولت بر آن مبنا در جدایی محض از زندگی و درگیری‌های مجموعه‌ی افرادی انجام می‌گیرد

که در فرایند انتخابات شرکت داشته‌اند. اساسا کارکرد بهینه‌ی دموکراسی نمایندگی در آن قرار دارد که رأی‌دهندگان سرنوشت و اراده‌ی خود را به جمع نمایندگان بسپارند. عقلانیت حاکم بر دو نهاد قانون‌گذاری و اجرایی حکم می‌کند که، چه در فرایند رایزنی درونی و چه در راه دستیابی به هدف‌های از پیش تعیین شده، از برانگیختن شور درگیری نزد توده‌های مردم اجتناب ورزند. طرح خواست‌های گوناگون و پی‌درپی متحول‌برخاسته از شور، حکمرانی را با مشکل روبرو می‌سازد.

حوزه‌های عمومی سپهری در کنار سپهر اصلی نظم و قدرت ایجاد می‌کنند. در این سپهر، سپهر گفت‌وگو و تبادل نظر، قدرتی تبلور پیدا نمی‌کند ولی تجربه‌ای متفاوت رقم می‌خورد. امکان ابراز نظر، بیان خواست و دیدگاه برای بسیاری به‌وجود می‌آید. ولی این یک امکان بیش نیست. حوزه‌های عمومی در جهان کنونی به‌سختی حوزه‌ی سرزندگی بیانی توده‌های مردم هستند. در رسانه‌ها، احزاب، کلاس‌های درس و گردهمایی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر کنشگران حرفه‌ای در گفت‌وگوها و بحث‌ها شرکت می‌کنند. توده‌های مردم وقت، توان و انگیزه‌ی لازم را برای مشارکت در بحث‌ها ندارند. بحث‌ها برای آنها بیشتر تفننی است. بحث برای بحث، برای حرف زدن، چرا که آنها چشم‌انداز روشنی از تبدیل باورها و نظرات‌شان به سیاست روز پیشروی خود ندارند. این درحالی است که متخصصان و حرفه‌ای‌ها در فرایند مشارکت، با جلب توجه عمومی، برای خود اعتبار اجتماعی به‌دست آورده با آن اعتبار به مقام و قدرت (فزون‌تری) می‌رسند.

حرکت‌های اجتماعی اعتراضی راه‌گشای تحولات سیاسی و اجتماعی هستند. با طرح خواست‌های نو و تبیین آنها برای جلب پشتیبانی، مدرسه‌ی آموزشی برای توده‌های مردم در راستای فراگیری خواست‌ها و دیدگاه‌های نو هستند. مهم‌تر از آن، بستری را برای بسیج نیرو برای تحول و دگرگونی فراهم می‌آورند. در فرایند مبارزه، شرکت‌کنندگان شور کنشگری و اعتمادبه‌نفس به‌صورت اعتماد به توان خویش به‌دست می‌آورند. مشکل اما آن است که پیدایش جنبش‌ها وابسته به اراده‌ی هیچ کس و نیرویی نیست و همچون انقلاب در سازوکاری خود جوش رخ می‌دهد. مدام نیز جامعه با سر برآوردن آنها روبرو نیست. گه‌گاه راه می‌افتند و هر بار محدود به گروهی و مسئله‌ای

هستند، به زنان، به دانشجویان، به حقوق حیوانات. به این خاطر می‌توان به جرات گفت که تجربه‌ی حضور در جنبش اجتماعی و ایفای نقش در آن امری عمومی نیست و بسیاری هیچ درکی از آن ندارند. همدلی با خواست جنبش‌های اجتماعی و بیان آن در گفت‌وگوهای عمومی یک مسئله است، شرکت در آنها و اختصاص وقت و توان به آنها مسئله‌ی دیگر.

دموکراسی نمایشی

در مجموع، هر سه عرصه در زمینه‌ای که قرار است امید به آنها ببندیم کم می‌آورند. هیچ‌یک گره خورده به تلاش‌ها و درگیری‌های روزمره‌ی انسانها نیست. هیچ‌یک توان ایجاد شوری مداوم نزد توده‌های وسیع ندارد. برای دسترسی به عرصه‌ای متفاوت، عرصه‌ای وصل به زندگی روزمره ولی همزمان گره خورده به تلاش در راستای وضعیتی آرمانی، باید چشم به سپهر دیگری از زیست اجتماعی دوخت. این سپهر صحنه‌های زندگی روزمره است، صحنه‌هایی که در آن انسانها، در کناکنش با یکدیگر، نمایشی را پیش می‌برند و خود را به نمایش می‌گذارند. تمامی زندگی انسان‌ها در چنین صحنه‌هایی سپری می‌شود. زندگی خانوادگی، کار، تفریح، دوستی، مصرف و تولید، همه آن‌گونه که اروینگ گوفمن نشان داده، در بستر کناکنش‌هایی مبتنی بر نمایش سازمان می‌یابند.^۸ نمایش را همه جا داریم. از گاه خوردن صبحانه در خانه در جمع خانوادگی دو یا چند نفره تا کار در کارخانه یا اداره در جمع همکاران، زیر نظر مراقبتی مدیریت کار، از گفت‌وگوی احساسی با یک یا دو دوست تا گفت‌وگو با پزشک در اتاق معاینه. حس نمایش تمامی این صحنه‌ها را دربر می‌گیرد. صبحانه را - در حد ممکن - همراه با یکدیگر می‌خوریم تا تأکیدی بر یگانگی و صمیمیت در خانواده داشته باشیم. یگانگی و صمیمیت را به رفتار، به چهره، پوشش و گفتار نشان می‌دهیم. در اداره و کارخانه، اراده‌ی مبتنی بر انجام کار به نمایش گذاشته می‌شود. به‌گاه کار، رفتار افراد آن‌گونه است و انتظار می‌رود آن‌گونه باشد که اراده، پشتکار و تمرکز ذهنی را نشان دهد، حتی آن‌گاه که خسته هستند یا رغبتی به انجام کار ندارند. در فقدان نمایش کناکنش شکل

نمی‌گیرد و هماهنگی برای دستیابی به هدف و انجام کار به دست نمی‌آید. هماهنگی صرفاً به گفتار انجام نمی‌گیرد، در مجموعه‌ای رخ می‌دهد که گفتار بخشی از آن است: مجموعه‌ی رفتار نمایشی.

در هر صحنه، همواره دو نمایش اجرا می‌گردد. الف) یکی نمایش هنجاری، نمایشی در چارچوب غایت کناکنش و هنجارهای حاکم بر آن، ب) دیگری خودنمایشی، یا به کلام روزمره خودنمایی، به مفهوم نمایشی که افراد در تمایز با یکدیگر در راستای اهداف شخصی پیش می‌برند.

الف) مفهوم **نمایش هنجاری** اشاره به آن وجه نمایشی دارد که بر مبنای هنجارهای حاکم بر کنش و صحنه انجام می‌شود. در این وجه، نمایش در سازگاری با غایت کناکنش و در چارچوب هنجاری حاکم بر کناکنش انجام می‌گیرد. افراد می‌دانند، به آنها گفته شده و آموزش داده شده است که چه نقشی را و چگونه ایفا کنند. سرپیچی از هنجارها سنخی از مجازات را در پی دارد و شرکت کنندگان در نمایش به طور معمول شیوه‌ی درست نمایش را به یکدیگر گوشزد می‌کنند. مهم آن است و به آن خاطر مجازات وجود دارد که نمایش به یاری وجه استراتژیک کنش آید. به طور کلی نمایش هنجاری هیچ‌گاه تنها جنبه‌ی کنش نیست بلکه همواره جنبه‌ی تکمیلی آن است.

یکی از مهم‌ترین کنش‌های زندگی مدرن کار است، کنشی که بیشتر اوقات باید در جمع و در چارچوب کناکنش انجام گیرد. کم‌وبیش همه می‌دانند که کار باید در ضرب‌آهنگی معین، هدفمند، سازمان‌یافته، دقیق و منضبط انجام شود. همه‌ی این‌ها را کارکنان نه فقط باید انجام دهند بلکه باید تا حد ممکن حتی آن‌گاه که یاری آن‌را ندارند به‌نمایش بگذارند تا آشکارا از سوی مدیران و دستگاه‌های مراقبتی دیده شود. هنگام کار، شوخی، بازگوشی و تفریح (خوش‌گذرانی) مجاز نیست و کسانی که به‌خاطر لحظه‌ای استراحت یا چه بسا گریز از فشار ضرب‌آهنگ کار تمایل به آن دارند می‌دانند که باید پنهانی دست به چنین «کارهایی» زنند. در جهان مدرن، در نقطه‌ی مقابل کار زندگی خانوادگی قرار دارد. زندگی خانوادگی کنام جست‌وجوی فراغت، سبک‌بالی و مهربانی است. حوزه‌ای که در آن انسان‌ها خود را بازمی‌پروراند تا بتوانند فشار کار و پیچیدگی زندگی اجتماعی مدرن را تاب آورند. کنش اینجا راهبردی نیست و غایت

خاصی را پی‌گیری نمی‌کند. رفتاری است گاه عاطفی و گاه از سر عادت، بر محور تلاش در راستای تحکیم دل‌بستگی. باین‌حال، یک‌یک اعضای خانواده می‌دانند که باید بر مبنای هنجارهای معینی رفتار کنند. هنجار اصلی آن است که رفتار باید عاطفی و متمرکز بر بازتولید دل‌بستگی باشد و این مدام به نمایش گذاشته شود. از فرد انتظار می‌رود که مدام احساس و درک معینی دال بر مهربانی، از خودگذشتگی و احترام متقابل به‌نمایش بگذارد. تردیدی نیست که گاه چنین رفتاری به‌نمایش در نمی‌آید و عضوی یا اعضای به وجود یا کنش دیگران احساسی نشان نمی‌دهند یا رفتاری کینه‌توزانه در پیش می‌گیرند. ولی آنگاه اعضای خانواده می‌دانند که یا مشکلی در رابطه پیش آمده یا وضعیتی بحرانی شکل گرفته و خانواده در آستانه‌ی فروپاشی قرار دارد.

ب) نمایش دوم هر کناکنش و هر صحنه‌ی زندگی **خودنمایی** است. هر کس، هر کنشگر، می‌کوشد که خود را آن‌گونه که می‌خواهد و می‌پسندد به‌نمایش بگذارد. خود را هوشیار، منضبط، مهربان یا برعکس گیج، ستم‌یده، سخت‌گیر نشان دهد تا به هدفی دست یابد یا توجه دیگران را به‌سوی خود جذب کند (یا جذب نکنند تا که شاید ضعف‌هایش آشکار نشوند) و اعتبار به‌دست آورد. نمایش این‌جا با توجه به هنجارها و ارزش‌های عمومی اجتماعی، هنجارهای حاکم بر کناکنش و رفتار دیگران انجام می‌گیرد. خودنمایی امری استثنایی نیست، امری نیست که گاه در برخی عرصه‌های زندگی یا در شرایطی معین رخ داد. جزء و عنصر داده‌شده‌ی تمامی صحنه‌های زندگی اجتماعی است. از کارگر و کارمندی که می‌کوشد خود را سرِ کار زرنگ‌تر و کارآمدتر از دیگران جلوه دهد تا کودکی که در خانه خود را لوس می‌کند و در مدرسه می‌کوشد عزیز دل هم‌کلاسی‌هایش شود. صدالبته خودنمایی گاه به‌شکلی وارونه رخ می‌دهد. افراد گاهی می‌کوشند تا توجه کسی به‌سوی آنها جلب نشود شاید به آن خاطر که می‌خواهند عیب‌هایشان پوشیده بماند، فروتن به‌شمار آیند یا که چون احساس می‌کنند توان و مهارت لازم را برای خودنمایی ندارند.

دموکراسی نمایشی به مفهوم دموکراسی در نمایش در گشودگی صحنه به حضور شرکت‌کنندگانی متمرکز بر نمایش تجلی می‌یابد. کناکنش در هر صحنه‌ای از صحنه‌های زندگی اجتماعی وابسته به ایفای نقش کسانی است که به هر شکل در آن

حضور یافته‌اند. برای نمایش در صحنه‌های زندگی اجتماعی هنجارها، مقررات و بسا اوقات دستور کار پر از جزئیاتی وجود دارند. حتی در برخی حوزه‌های کار و آموزش برای پوشش و آرایش چهره و تن مقررات معینی وجود دارد. این امر چگونگی حضور و ایفای نقش را محدود می‌سازد. ولی دموکراسی را می‌توان به صورت ایجاد گشایش و تحول ساختار در گستره‌ی نمایش هنجاری و شکوفایی سرزندگی در حوزه‌ی خودنمایی دید. در هر دو مورد، گسترش دموکراسی در گرو ایفای نقشی برجسته‌تر و تأثیرگذارتر در نمایش قرار دارد.

این نکته را لازم است دقیق بازشکافت. از نمایش هنجاری آغاز می‌کنیم. الف) ایجاد گشایش در نمایش به شکل مشارکت هرچه قوی‌تر و تأثیرگذارتر یکایک شرکت‌کنندگان در صحنه رخ می‌دهد. ساختار پلکانی مشخصی همواره بر نمایش حاکم است. در هر صحنه‌ی کناکنش، تمامی افراد شرکت‌کننده دارای نقشی هستند، ولی نه نقشی یکسان و همسان یکدیگر. هرکس دارای نقشی است و میزانی از قدرت در ساماندهی نمایش، از مقام فرمانبردار تا فرمانده و سازمانده نمایش، از کسی که در صحنه به چشم نمی‌آید تا ایفاگر نقش اول. درجه‌ی اهمیت نقش در ساختار مشخص است و از بازیگر خواسته می‌شود که به نقش در نظر گرفته شده برایش وفادار بماند. چهار درجه‌ی ایفای نقش در نمایش را می‌توان، از کم‌ترین حد کنشگری تا بیشترین حد کنشگری، این‌چنین برشمرد:

۱- تماشاچی. تماشاچی کسی است که در فرایند نمایش شرکت ندارد و نقشی در آن ایفا نمی‌کند ولی به صورت بیننده یا شنونده پی‌گیر سیر آن است. نمونه‌ی بسیار شناخته‌شده‌ی آن تماشاچی مسابقه‌ی فوتبال و تئاتر است ولی تماشاچی را در دادگاه، گردهمایی‌های سیاسی و زدوخوردهای خیابانی نیز داریم. در این حد از پیگیری نمایش، فرد در لبه‌ی کنشگری قرار دارد. حضور او حضوری «آستانه‌ای» است. تماشاچی بیرون از صحنه ولی در ارتباط با آن، به نمایش واکنش نشان می‌دهد. او از نمایش متأثر شده و واکنش‌هایش نیز بر (روحیه‌ی) اجرا کنندگان نمایش تأثیر می‌نهد ولی در فرایند نمایش شرکت ندارند و اجازه‌ی حضور در آن را ندارد. مرزی گاه در حدّ حصار با نشانه‌هایی برای همگان آشکار، صحنه را از جایگاه تماشاچیان جدا می‌کند. تماشاچی

فقط می‌تواند در حدی تعیین شده احساسات خود را نشان دهد. باین‌همه او تا آن حد دارای توان هست که در جایگاه حضور نیابد یا آن‌را ترک گوید و ناخشنودی خویش را از نمایش در صحنه به دیگران نشان دهد. حضور او چون «آستانه‌ای» است، همواره این خطر یا چشم‌انداز وجود دارد که او بخواهد یا شور آن‌را پیدا کند که وارد صحنه شود. امری که البته دست‌اندرکاران نمایش به آن آگاهند و به‌طور معمول راهکاری برای جلوگیری از آن یا، در موردهایی استثنایی، تشویق آن دارند.

۲- حضور صرف. در این حد، کنشگری در حد مشارکتی حاشیه‌ای در نمایش باقی می‌ماند. اینک، فرد در صحنه حضور دارد، نقشی نیز به‌عهده دارد، ولی نقش مهم و پویایی در اجرای نمایش ندارد. او به‌شکلی تماشاچی حاضر در نمایش است. سیاهی‌لشکر. او خود نمی‌تواند خودانگیخته دست به کنش زند و در اجرای نقش خویش پیشقدم شود. فقط آن‌گاه که از او خواسته شد، او می‌تواند درک، احساسات یا خواست خود را بیان و نقش خود را ایفا کند. نمونه‌ی بارز آن شاگرد مدرسه در کلاس درس است. وظیفه‌ی او فراگیری درس است. باید ساکت و منضبط روبه‌روی آموزگار بنشیند و به آنچه که آموزگار بیان می‌کند گوش دهد و آن‌را به‌صورت درس فراگیرد. در صورتی که به او اجازه داده شود می‌تواند پرسشی را مطرح کند و گاه باید واکنشی از خود نشان دهد و پرسشی را پاسخ دهد. او خود حق ندارد خودانگیخته چیزی بگوید یا دست به کاری بزند. به‌هررو، او چون در نمایش حضور دارد هر آن می‌تواند نقشی فعال را به‌عهده بگیرد. همیشه می‌توان شاگردانی را سر کلاس درس یافت که با طرح پرسش یا ابراز نظر دانش خود را وقت و بی‌وقت به رخ دیگران می‌کشند، یا با بازیگوشی و شوخی با یکدیگر نظم را بهم می‌ریزند یا در کار تدریس و اداره‌ی کلاس دخالت می‌کنند و به این ترتیب نقشی بس بیشتر از یک شاگرد ساده به‌عهده می‌گیرند.

حضور صرف فقط از آن شاگردان مدرسه نیست. سربازان در پادگان، زندانیان در زندان و برخی اعضای خانواده به‌ویژه در خانواده‌ی سنتی دارای چنین شکلی از حضور در مراسم مقرر خود هستند. آنها نیز با آن‌که در مراسمی همچون رژه، کار، هواخوری و شام و ناهار حضور دارند، خود، نمی‌توانند خودانگیخته نقشی در پیشبرد نمایش داشته باشند. بسیاری از کارگران و کارمندان چنین نقشی را در فرایند کار ایفا می‌کنند.

مأموریت محول شده به خود را در سکوت بر مبنای مقررات و خواست کارفرما و مدیریت بخش انجام می دهند. از آن‌ها انتظار می رود که کار خود را ساده و دقیق و «بی شیله پيله» انجام دهند، هر چند گه‌گاه خود آنها نیز می‌کوشند به چشم نیابند تا در دیدرس نگاه مراقبتی مدیران قرار نگیرند.

۳- حضور سرزنده. درجه‌ی سوم کنشگری نمایشی حضور سرزنده است. حضور سرزنده از آن کنشگری است که نمایشنامه نقش مهمی در صحنه برای او تعیین کرده است و او از عهده‌ی ایفای آن برمی‌آید. آموزگار در کلاس درس چنین نقشی را به عهده دارد. او فقط سخنور اصلی کلاس درس نیست، او همچنین سازماندهی زمان یا کل فرایند تدریس است. نمایش را او روبروی شاگردان، قرار گرفته در کانون توجه آنها، پیش می‌برد. در دادگاه، این حد از حضور از آن چند تن با نقش‌هایی متفاوت، از وکیل متهم گرفته تا دادستان و قاضی، است. آن‌ها هریک نقشی را به عهده دارند. قاضی و دادستان با پوشش، گفتار و جایگاه استقرار (در صحنه) اقتدار قانون را به نمایش می‌گذارند و بر این مینا جلسه‌ی محاکمه را اداره می‌کنند. در کارخانه، در کار با دستگاه، گه‌گاه کارگران به خواست خود یا ناظر فنی و گاه مدیریت خط تولید کار و در نتیجه نمایش هدمندی از کار و کوشش را پیش می‌برند. باین‌همه باید اشاره کرد که هیچ‌یک از ایفاگران نقش حتی در سطح مدیر کارخانه، قاضی و آموزگار نمی‌تواند نقشی به‌جز آنچه مقررات نمایش به صورت یک نمایشنامه‌ی از پیش تعیین کرده بازی کند. آنها فقط از حد معینی از آزادی و خودسامانی برخوردارند و می‌توانند تنها در موردهای معینی خود تصمیم بگیرند. گاه به رفتار و سیما مهربان باشند، گاه سخت‌گیر، گاه منضبط‌تر باشند و گاه آزادتر در تفسیر مقررات و گاه زمینه‌ی دخالت بیشتر یا کم‌تر دیگران در فرایند نمایش را فراهم آورند. این ولی نمایشنامه و مقررات است که چارچوب آزادی را تعیین می‌کند. مدیران خط تولید در کارخانه هیچ‌گاه به کارگران اجازه نمی‌دهند که فرایند تولید را خود در دست گیرند یا با شوخی و بازیگوشی نمایشی دیگرگونه را سازمان دهند.

۴- درجه‌ی چهارم، کنشگری تام، با فراروی از چارچوب‌های تعیین شده برای یک نقش معین رقم می‌خورد. کنشگری تام در موقعیت‌هایی ویژه ممکن می‌شود. چنین

موقعیت‌هایی را در نقد ادبی و جامعه‌شناسی وضعیت کارناوالی نامیده‌اند. در کارناوال هنجارها فسخ و مقررات نادیده گرفته می‌شوند. تمایز بین نقش‌ها به هم می‌خورد. شور نقش‌آفرینی همه را دربر می‌گیرد و هرکس می‌تواند بنا به مهارت‌ها و توان شخصی خویش نقشی را بازی کند. در مبارزات انقلابی، در اعتصاب، در سنگرهای جنگ و در مراسم بزم و شادی گاه وضعیت کارناوالی شکل می‌گیرد. رخدادها مقررات نمایش را فسخ می‌کنند. ناگهان وضعیتی شکل می‌گیرد که دیگر کم‌تر کسی ضروری است و می‌خواهد که وفادار به نقش ازپیش تعیین‌شده به خود بماند. چهره‌هایی جدید و گمنام ناگهان با رفتاری نو و دست زدن به کنش‌هایی بدیع نقش رهبری میدانی را به‌عهده می‌گیرند. تمایز بین نقش‌ها به هم خورده، برخی فرصت آن‌را پیدا می‌کنند که چند نقش متفاوت را یکی پس از دیگری ایفا کنند. کسانی نیز با بازیگوشی و سرمستی، به اتکای اعتبار به‌دست آورده در نمایش، هنجارها و مقررات (تعیین‌شده برای صحنه) را به بازی گرفته نه فقط در ورای مقام خویش که همچنین در ورای مقررات و محدودیت‌های تعیین‌شده برای نمایش دست به بازیگری می‌زنند.

آنچه در این درجه باید به آن اشاره کرد آن است که در سطح بالای بازیگری، کنشگران به حضور سرزنده در صحنه‌ی برپایی نمایش بسنده نمی‌کنند. می‌کوشند در همان صحنه‌ی برپا، صحنه‌ای که در آن حضور دارند، نقش مهم‌تری را بازی کنند ولی اگر نتوانستند یا تشخیص دادند که نمی‌توانند، آن‌گاه خود صحنه‌ی جدیدی دایر می‌کنند. صحنه‌ی جدید به‌تمامی از آن‌ها خواهد بود، با ساختاری نو و مقرراتی متفاوت. در صحنه‌ی جدید بازیگران صحنه‌ی پیشین خودبه‌خود جایی نخواهند داشت یا جایگاه مهم و معتبری به‌دست نخواهند آورد، چرا که ساختار و مقررات جدید و متفاوت خواهند بود. یک نمونه‌ی آن‌را در حوزه‌ی زیست اقتصادی، در کسب‌وکار داریم. فروشگاه‌های تعاونی بدیلی برای فروشگاه‌های متعارف متمرکز بر سود بوده‌اند و هستند. فروشگاه متعارف کارآمدی، ارزانی و سرعت را به‌نمایش می‌گذارند، و این ویژگی‌ها را به‌سان بنیاد جذابیت خود تبلیغ می‌کند. فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی تعاونی‌ها را راه‌انداختند تا نمایشی دیگر، نمایشی از همبستگی، خدمت‌رسانی و مالکیت اجتماعی را به صحنه برند.^۹ نمونه‌ی دیگر ایجاد صحنه‌ی بدیل برای پارلمان، کابینه و

دفتر ریاست جمهوری به سان مراکز قدرت سیاسی است. مراکز سنتی قدرت خود را به سان صحنه‌های تصمیم‌گیری حساب‌شده‌ی فنی به‌نمایش می‌گذارند. کارکرد آنها قرار است اقتدار و کارآمدی در تصمیم‌گیری و اجرا را نشان دهد. برای همین نیز این صحنه‌ها حضور توده‌های مردم را بر نمی‌تابند. توده‌های انقلابی خیابان، صحن کارخانه و دانشگاه، پارلمان‌های انقلابی (همانند شوراها) و گردهمایی‌های عمومی را به سان صحنه‌های جدید تصمیم و اقدام مقابل آنها قرار می‌دهند. در این صحنه‌ها کنش جمعی از سر شور و در راستای منافع عمومی به نمایش درمی‌آید.

گشایش در نمایش هنجاری در حرکت از برون صحنه‌ی نمایش به درون، از حاشیه به مرکز و از ایفای نقشی مشخص به پویایی در بازیگری در نقش‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. کنشگری فزون‌تر در عرصه‌ای فراخ‌تر. دموکراسی در مسیر این حرکت تحقق پیدا می‌کند، آن‌هنگام که افراد امکان و خواست آن‌را داشته باشند که در ارتقای نقش خویش در صحنه بکوشند و به حد بالاتری از کنشگری دست یابند. از برون به‌درون صحنه بیایند و آن‌جا نقشی را به‌عهده گیرند، نقش‌های هر چه مهم‌تری را ایفا کنند و در ساماندهی نمایش جایگاهی داشته باشند و در نهایت در صورت ضرورت خود به‌همراه همپایگان خویش صحنه‌های جدیدی بر پای کنند. بزرگ‌ترین تحول سیاسی در اروپای جدید آن‌گاه رخ داد که در انقلاب فرانسه، کسانی که نماینده‌ی بخشی از مردم، رسته‌ی سوم، به‌شمار می‌آمدند خواستار ایفای نقشی سرزنده‌تر و تأثیرگذارتر از تماشاچی در حدّ حضور صرف و حتی بیش از آن حضور سرزنده شدند. توده‌های مردم که امکان حضور در صحنه‌های سنتی تصمیم‌گیری و اجرا را نداشتند با تظاهرات و گردهمایی صحنه‌های جدیدی را برای ساماندهی کناکش آفریده، خود را ایفاگر اصلی عرصه ساختند. از دل تلاش آنها سیاست نو مبتنی بر دموکراسی نمایندگی و خواست عمومی (توده‌ای) زاده شد.

ب) سرزندگی در خود‌نمایی. خودنمایی گرایشی اجتماعی است. تلاشی است برای بازنمایی خود، مطرح ساختن خویش و تأثیرگذاری بر درکی که دیگران از شخص می‌توانند داشته باشند. هویت و وجود انسان در بازتاب اجتماعی تعین می‌یابد. فرد در جمع و از سوی جمع متصف به ویژگی‌هایی و بر آن مبنا هویتی می‌شود. کسی در خود

و برای خود مهربان، خشن، هوشیار یا نادان نیست. فرد در ذهن خود همواره می‌تواند از خود دریافت معینی داشته باشد ولی این چیزی نیست که به او هویت یا جایگاهی در جهان ببخشد. مهم آن است که جمع از او چه دریافتی دارد، به او چه نسبت می‌دهد و چه انتظاراتی از او بر مبنای شهرتش دارد. خودنمایی تلاشی در راستای واسازی و بازسازی این دریافت برونی است. دخالت فرد در قلمرو زیست اجتماعی و جایگاه فردی خویش در آن است و از آن رو نه فقط نمود که همچنین زمینه‌ساز پویایی دموکراسی است.

خودنمایی به اتکای تلاشی فردی انجام می‌گیرد ولی امری اجتماعی است، وابسته به سرزندگی درونی جمعی که فرد در آن قرار می‌گیرد. به‌طور کلی می‌توان گفت هرچه جمع از پویایی بیشتری برخوردار و بیشتر پذیرای تلاش اعضای خویش در کنشگری است و به حضور و تلاش آنها توجه بیشتری نشان می‌دهد تا همان حد افراد شور رفتاری فزون‌تری یافته و بیشتر در خودنمایی خواهند کوشید. پویایی جمع خود آن‌گونه که راندال کولینز مشخص ساخته تابعی از همبستگی گروهی، تشخیص نمادهایی که همبستگی در گروه را بازنمایی می‌کنند و حس دل‌بستگی اخلاقی است.^{۱۰} همبستگی گروهی در احترام متقابل اعضا به یکدیگر و استقبال جمع از کنشگری و خودنمایی گاه شاید نامترقبه‌ی اعضا تبلور می‌یابد. هر چه همبستگی قوی‌تر باشد تا همان درجه یک عضو بهتر می‌تواند خود را در کانون توجه قرار دهد و دیگر اعضا را ارج‌گزار رفتار خود سازد. همبستگی در شور عاطفی افراد در کنشگری نمود می‌یابد و اعضا از همان آغاز آن‌را در رفتار یکدیگر احساس می‌کند. شیوه‌ی رفتار، سخنگویی و حرکت اندامی افراد آن‌را به‌خوبی نشان می‌دهد. هر عضو نیز از این شور جمعی نیرو برمی‌گیرد و خود به افزایش یا کاهش آن یاری می‌رساند. رفتار در گروه تنها نمادی نیست که گروه و همبستگی آن‌را بازمی‌نماید. نمادهای دیگری نیز در کار هستند. ابره‌ها، مراسم و آدابی نقش نماد را ایفا می‌کنند و به شکل چیدمان صحنه‌ی کناکنش، آیین‌های حاکم بر رفتار (همچون ابراز صمیمیت یا احترام رسمی) و شیوه‌ی رفتار در قالب چگونگی ابراز احساسات و خواست جلوه پیدا می‌کنند. همه چیز در گروه انجام می‌گیرد تا دل‌بستگی اخلاقی به گروه یا به بیان دقیق‌تر دل‌بستگی اخلاقی به یکدیگر شکل گیرد، تقویت شود

و به‌گونه‌ای بارز نمود پیدا کند. دلبستگی اخلاقی خود را در ارج‌گزاری گروه، ارج‌گزاری عضویت در گروه، نشان می‌دهد. افراد عضویت خود را در گروه امری از نظر اخلاقی برحق و یک تعهد اخلاقی دانسته، نمادهای آن را ارزشمند و مخالفت یا بی‌تفاوتی نسبت به آن را کاری نادرست می‌شمرند. در اوج دلبستگی اخلاقی، اعضا یکدیگر را همچون پاره‌ی تن خویش و دارنده‌ی حق حضور سرزنده در گروه می‌بینند. مشخص است که در این حد از دلبستگی اعضا می‌توانند توجه لازم را به تلاش یکدیگر در راستای خودنمایی، حتی آنگاه که تصور شود در چارچوب خود-محوری انجام می‌گیرد، داشته باشند.

تلاش افراد در زمینه‌ی خودنمایی به‌گونه‌ای سه‌بعدی انجام می‌گیرد و در ترکیبی از آن سه بُعد نوسان پیدا می‌کند و شدت یا کاستی می‌گیرد. یک بُعد از تلاش، بازنمایی خود به‌شکلی دلخواه است. دلخواه بر مبنای درک از خود، درک از شرایط و هدفی که افراد برای خود در یک موقعیت یا به‌طور کلی‌تر در زندگی تعیین کرده‌اند. افراد می‌کوشند بنا به شرایط جنبه‌های وجود خویش را بازنمایند. نشان دهند که تیزهوش، مهربان و خویشتندار یا برعکس گیج، بی‌رحم و سخت‌گیر هستند. همه برای آن که راهی رو به‌پیش برای خود در جهان بکشایند. بُعد دوم تلاش برای مطرح کردن و در کانون توجه قرار دادن خویش است. خودنمایی درست این معنا را می‌دهد، این که حساسیت دیگران نسبت به وجود فرد برانگیخته شود و دیگران وجود و حضور او را احساس کنند. گاه فرد نه با قرار دادن خود در مرکز صحنه، با برانگیختن حساسیت‌ها بلکه با سکوت و گوشه‌گیری این کار را می‌کند تا شاید بر مظلومیت، فروتنی یا زهد و خویشتن‌داری خویش تأکیدی نهاده باشد. بُعد سوم خودنمایی در پوشش رفتار در ردای هنجارهای اجتماعی نمود می‌یابد. خودنمایی امر چندان هنجاری‌ای به‌شمار نمی‌آید. کم‌تر باور اخلاقی‌ای خودنمایی را یک ارزش می‌بیند. از دیدگاه بسیاری، همبستگی اجتماعی و همچنین همبستگی گروهی در تضاد با تمرکز رفتار بر خود(نمایی) قرار دارند. از این‌رو کنشگران همیشه مراقب هستند که کنش‌هایشان در چارچوب هنجارها بگنجد و جلوه‌ای از خودنمایی نیابد. راهبرد اصلی کتمان است. خودنمایی بسا اوقات در بستر کتمان خودنمایی انجام می‌شود، هرچند کتمان گاه شفاف نیست و کنشگر

مجبور می‌شود پس از کنش به توجیه رفتار خود بپردازد و آن را در چارچوب هنجارها معرفی کند. باین حال ما همه می‌دانیم و بسیاری اوقات شاهد آن بوده‌ایم که دیگران کنش کسی را از نظر اخلاقی مذموم و برخاسته از روحیه‌ی خودنمایی فرد می‌دانند. درست به همین خاطر است که کوشش می‌شود که خودنمایی تا آن‌جا که ممکن است خودنمایی جلوه نکند.

خودنمایی عاملی است که زمینه‌ی سرزندگی افراد را در جمع، در صحنه‌های نمایشی زندگی فراهم می‌آورد. این عاملی است که افراد را به کنشگری، به برعهده گرفتن مسئولیت برمی‌انگیزد. خودنمایی حتی در نمایش هنجاری عاملی تأثیرگذار است. بسیاری از افراد در گشایش صحنه و ارتقای خود به درجه‌ای بالاتر از کنشگری می‌کوشند چون می‌خواهند خود را به دیگران بنمایانند و در کانون توجه قرار دهند. ایفای نقشی برتر در نمایش هنجاری به افراد یاری می‌رساند که بیشتر در کانون توجه قرار گیرند و وجوه از دید خویش مثبت خود را بنمایانند. در زمینه‌ی خودنمایی، دموکراسی در رابطه‌ای دوجانبه بین فرد و جمع به شکوفایی می‌رسد. خودنمایی فرد را به کنشگری سرزنده تبدیل می‌کنند و در آن راستا شور کنش را به جمع سرایت می‌دهد. ولی فقط در صورتی که جمع در همبستگی و دلبستگی اعضا به یکدیگر خودنمایی اعضای خود را تاب آورد و ارج‌گزار تلاش‌های آنها باشد می‌تواند پذیرای کنشگری اعضای خود باشد. تأکید جمع بر ارزش‌های اخلاقی و انتظار آن که یکایک اعضا بدون هیچ‌گونه خود-محوری دست به تلاش زنده خودانگیختگی نزد اعضا را نابد می‌سازد. صاحبان قدرت و امکانات همواره خودبه‌خود در کانون توجه قرار دارند، اگر به دیگران اجازه داده نشود که آنها نیز به خودنمایی روی آورند فقط توزیع قدرت و امکانات را دست‌نخورده حفظ خواهد کرد.

محدودیت‌های دموکراسی نمایشی

نمایش همواره مظنون است، مظنون به دروغ، جعل و فریب، مظنون به آن‌که واقعیت را دست‌کاری کرده، نمی‌گذارد که یک پدیده یا کنشگر آن‌گونه که هست پدیدار

شود. او که خود یا هنجارهای رفتاری را به‌نمایش می‌گذارد همواره در مظان این اتهام قرار دارد که اراده‌ی خویش را بر امر ادراک‌شده حاکم ساخته است. این پندار وجود دارد که انسان‌ها می‌خواهند که با خود واقعیت سروکار داشته باشند. پدیده‌ها و دیگر کنشگران را آن‌گونه که هستند ببینند و تجربه کنند و در آن فرایند به درک معینی از آنها دست یابند. این هراس نزد بسیاری وجود دارد که دیگری با استفاده از نمایش آنها را فریب داده از اعتماد آنها برای رسیدن به هدف و غایتی بهره جوید. برای همین ترجیح می‌دهند امور بر مبنای ارجاع به واقعیت ابراز حقیقت حل‌وفصل شوند.

دموکراسی در الگوهای دیگر استوار بر حقیقت است. استوار بر این پندار که دخالت در فرایند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم‌ها فقط بر مبنای درکی روشن از واقعیت ممکن است. دموکراسی نمایندگی بر آن مبنای کار می‌کند که رأی خواست واقعی شهروندان را بازتاب می‌دهد، که احزاب و سیاستمداران برای اخذ رأی شهروندان با یکدیگر رقابت می‌کنند، که هر کس صرف‌نظر از مقام و قدرت دارای یک رأی است، که نماینده نه خویشتن را که خواست و آرای موکلین خویش را نمایندگی می‌کند. دموکراسی نمایندگی نمایش را فقط از احزاب و سیاستمداران می‌پذیرد. فقط آنها مجاز هستند خود را آن‌گونه که می‌خواهند به‌نمایش بگذارند. آنها این اجازه را دارند چون در نهایت این رأی‌دهندگان هستند که دست به سنجش آرای آنها می‌زنند و تصمیم می‌گیرند به کدام بدیل رأی دهند.

در دموکراسی رایزنامه، مهم دانستن خواست و نظر واقعی یکدیگر در فرایند بحث و تبادل‌نظر است. رسیدن به تفاهم و توافق فقط در صورتی ممکن است که اصالت خواست‌ها و نظرهای ابراز شده مورد تردید قرار نگیرد. بحث و تبادل‌نظر قرار است به انسان‌ها کمک کند تا به خواست‌ها و تمایلات خویش پی برند و شهادت ابراز آنها را به‌دست آورند. در دموکراسی رایزنامه نمایش می‌تواند رخ دهد ولی آن‌گاه باید مورد سنجش (نقد) قرار گیرد تا مشخص شود تا به چه حد درستی هنجارها یا واقعیت خواست و نظر نمایش‌دهنده را بازتاب می‌دهد.

سیاستی که بازتعریف دموکراسی را در برابری و حرکت اعتراضی می‌جوید نیز به اراده و خواست واقعی توده‌ها توجه دارد. تمرکز آن بر دیدگاه‌ها و گروه‌هایی است که

به حاشیه رانده شده‌اند و در گستره‌ی سیاست مبتنی بر نظم یاغی به شمار می‌آیند. نمایش در این سیاست امری ثانوی است. آن‌گاه که همه بتوانند خود را آن‌گونه که می‌خواهند به نمایش بگذارند و از دیدگاه‌ها و خواست‌های خود سخن بگویند مشکل دیگر حل شده است. از چشم‌انداز آن مهم‌تر این است که همه بتوانند در برابری با یکدیگر در عرصه‌ی سیاست حضور یابند و در فرایند تصمیم‌گیری و ساماندهی امور نقش ایفا کنند. در این فرایند سیاستی نو و انگاره‌ی مردم به‌سان نیروی اجتماعی شکل می‌گیرد. فقط پس از آن نوبت برپایی صحنه‌هایی می‌رسد که در آنها نمایش به صورت امر تفننی اجرا شود.

مشکل تمامی این رویکردها به دموکراسی آن است که این نکته را نادیده می‌گیرند که زندگی روزمره عرصه‌ی جست‌وجوی حقیقت و کنش بر مبنای واقعیت امور نیست. انسان‌ها در چارچوب هنجارها و اجبار اجتماعی زندگی را پیش می‌برند و در صحنه‌های زندگی اجتماعی حضور می‌یابند ولی همزمان می‌کوشند که نقشی مهم‌تر از آنچه به آنها واگذار شده است در صحنه به‌عهده بگیرند و در حد ممکن خود را در کانون توجه قرار دهند. انسان‌ها می‌خواهند که کسی باشند، کسی شوند. پویایی زندگی اجتماعی و صحنه‌های آن وابسته به همین رویکرد نمایشی است. به انگیزه‌ی ایفای نقشی چشمگیر، انسان‌ها به کنشگرانی سرزنده در صحنه‌های زندگی اجتماعی تبدیل می‌شوند. شکوفایی دموکراسی در گرو آن قرار دارد که این انگیزه تقویت شود. شکوفایی ولی از برون از صحنه سرچشمه نمی‌گیرد. از درون صحنه و از مجموع رفتار نمایشی حاضرین ریشه می‌گیرد. هرچه شرکت‌کنندگان نمایش را نمایشی‌تر برگزار کنند و ضرب‌آهنگی پرشورتر به آن بخشند، هر یک از شرکت‌کنندگان با شور و انگیزه‌ی بیشتری نمایش را چه در وجه هنجاری و چه در وجه خودنمایی پیش خواهد برد. این البته خود وابسته به آن است که مانعی هنجاری و ارزشی، از ارج‌گزاری سلسله‌مراتب اجتماعی و جدیت در ایفای نقش محول‌شده گرفته تا تأکید بر اهمیت حقیقت و توافق در تعیین واقعیت، شرکت‌کنندگان را از ایفای نقشی جدی در نمایش و رقابت برای ارتقا نقش و جلب توجه باز ندارد.

صحنه مقرر نمایش و مقرر دموکراسی است. سرآغاز دموکراسی واگذاری نقش به شرکت‌کنندگان در صحنه است. ایفای نقش به معنای دخالت و تاثیرگذاری در فرایند کناکنش و نمایش در حال اجرا در صحنه است. حتی تماشاگر و کنشگر متمرکز بر یا محدود به حضور صرف نیز موظف به ایفای نقش خویش است و ترغیب می‌شود که نقش خود را به شکلی تمام و کمال و در حد امکان با شور و علاقه بازی کند. تماشاگر قرار است از خود احساسات نشان دهد و در راستای اجرای بهتر نمایش در صحنه بکوشد. انتظار هنجاری صحنه‌ای از کنشگر متمرکز بر حضور صرف، کسی مانند کارگر کارخانه یا دانشجوی دانشگاه نیز آن است که با هوشیاری و علاقه نقش خود را ایفا کند. هیچ مدیر خط تولیدی یا استادی علاقه ندارد که کارگران یا دانشجویانش با دل‌زدگی، خمیازه و نگاهی آکنده از بیزاری کار و درس را دنبال کنند.

ترددی نیست که نظم حاکم بر صحنه وفاداری محض به نمایشنامه را از کنشگران انتظار دارد تا همه چیز آن‌گونه پیش رود که از پیش تعیین شده است. دخالت و تاثیرگذاری در حد تعیین شده از سوی مقررات، این خواست نظم است. ولی نمایش در کناکنش انجام می‌گیرد و کناکنش همواره گشوده به احساسات و حس ابتکار کنشگران است. نمایش را در نهایت باید کنشگر اجرا کند و او خودبه‌خود به صورت موجود زنده آکنده از رانه، احساس و حس موقعیت است. وضعیت صحنه بر رفتار نمایشی او اثر می‌نهند. نمی‌توان کنشگران را به هوشیاری و دقت در ایفای نقش فراخواند ولی آنان را از سرزندگی و پویایی برحذر داشت. افراد از فرصت‌های ایجادشده برای ارتقای سطح کنشگری خود و خودنمایی هر چه بیشتر استفاده می‌کنند.

جمع‌بندی

دموکراسی در بنیاد خود به معنای مشارکت همگانی در فرایند تصمیم‌گیری‌های جمعی/عمومی و مشارکت در فرایند اجرا یا عملی ساختن آن تصمیم‌ها است. منظور از مشارکت همگانی مشارکت تمامی آن اشخاصی است که میلی به دخالت در فرایند تصمیم‌گیری جمعی و اجرای آن تصمیم‌ها دارند. آن‌گاه که افراد در فرایند نمایش

هنجاری شرکت می‌جویند یا دست به خودنمایی (برای تأثیرگذاری بر دیگران) می‌زنند جایی در سازوکار دموکراسی به‌دست آورده‌اند. نقشی در تصمیم‌گیری و پیشبرد کارها به‌عهده می‌گیرند. هر چه آنها در نمایش هنجاری نقش مهم‌تری به‌دست آورند و در خودنمایی بیشتر بکوشند نقش مهم‌تری را در سازوکار دموکراسی و پویایی دموکراسی پیدا می‌کنند. کوشندگی آنها، دموکراسی را پویا و سرزنده می‌سازد. پویا در راستای برگزیدن از هرگونه مانعی که شرایط جدید یا ملالت تداوم و تکرار می‌آفریند، و سرزنده در راستای غلبه بر خستگی و درماندگی.

در جامعه‌ای با افق‌های تیره، دموکراسی نمایشی نوید جهانی آرمانی یا حتی وضعیتی بهتر در جهان با شکل اداری بهتر امور نمی‌دهد. این دموکراسی ابزاری برای رسیدن به وضعیتی آرمانی نیز نیست. بلکه فقط نوید وضعیتی بهتر در عرصه‌های زندگی روزمره، صحنه‌های زندگی اجتماعی، را می‌دهد. آن‌گاه که افراد در چارچوب نمایش هنجاری می‌کوشند تا نقشی والاتر از نقش تعیین‌شده برای خود به‌دست آورند، آن‌گاه که افراد به خودنمایی روی می‌آورند، دموکراسی نمایشی به آنها اجازه می‌دهد تا سرزنده‌تر و با اعتمادبه‌نفس بیشتری بتوانند آن کارها را انجام دهند. این‌گاه کارها را مختل می‌کند و گاه نیز زمینه را برای تحول ساختارها فراهم می‌آورند. این ولی مهم نیست، مهم آن است که در پس‌زمینه‌ی آن، صحنه‌های زندگی روزمره به‌شکل بهتری عرصه‌ی سرزندگی و شور کنشگری انسان‌ها می‌شود و انسان‌ها فرصت پیدا می‌کنند که آن کسی باشند که خود می‌خواهند.

یادداشت‌ها

^۱ کتاب گای استندینگ درباره‌ی پریکاریا بهترین بررسی درباره‌ی شکل نوین استثمار نیروی کار است. ترجمه‌ی فارسی بخشی از آن از کیوان مهدی در سایت نقد اقتصاد سیاسی در دسترس همگانی است. ن.ک. پریکاریا، طبقه‌ی نوین خطرناک.

در مورد استثمار و غارت طبیعت، نوشته‌های مارکسیست ژاپنی کوهی سایتو درباره‌ی دغدغه‌های محیط زیستی مارکس در سال‌های پایان عمر نکات جالب را مطرح می‌کنند. نگاه کنید به‌طور نمونه به این اثر او:

Kohei Saito (۲۰۲۳), *Marx in the Anthropocene*, Cambridge University Press.

همچنین مجموعه یادداشت‌هایی در معرفی و نقد دیدگاه سایتو در سایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر شده است. (ن.ک. [این جا](#))
آنگاه کنید به:

Richard Westra (۲۰۲۰), Capitalism, democracy and the neoliberal authoritarian trifecta, *Journal of Australian Political Economy* No. ۸۶: ۲۰۴-۲۹.

آنگاه کنید به:

Krishan Kumar (۱۹۸۷), *Utopia and Anti-Utopia in Modern Time*, Basil Blackwell;

Krishan Kumar (۲۰۱۰), The ends of utopia, *New Literary History* ۴۱ (۳): ۵۴۹-۵۶۹.

آماکس وبر و جوزف شومپیتر دو مدافع این دموکراسی که به نخبه‌گرایی رقابتی شهره شده بر این نکته تأکید دارند. این که در حالی که در عرصه‌ی اقتصاد نمی‌توان زمینه را برای رقابت و حضور چهره‌هایی جدید گشود در عرصه‌ی سیاست می‌توان این کار را بدون هیچ مشکل خاصی انجام داد. وبر در بخش‌های مختلف کتاب *اقتصاد و جامعه و شومپیتر در کتاب سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی* به این مسئله پرداخته‌اند.

آنگاه کنید به:

Jurgen Habermas (۱۹۹۶), Three normative models of democracy in Seyla Benhabib (ed.), *Democracy and Difference*, Princeton University Press;

Joshua Cohen (۱۹۸۹), Deliberation and democratic legitimacy in *The Good Policy: Normative Analysis of the State*, ed. by Alan Hamlin and Philip Pattit, Basil Blackwell.

۶ Jacques Ranciere (۱۹۹۹), *Disagreement: Politics and Philosophy*, University of Minnesota Press, Minneapolis.

آنگاه کنید به:

Lev Marder (۲۰۱۶), Examination of practices of ignorance conducive to democracy based on Rancièrian thought and Rortian pragmatism, *Philosophy & Social Criticism* Vol. ۴۲ (۸): ۷۹۷-۸۱۴

[^] Erving Goffman (۱۹۶۹), *The Presentation of Self in Everyday Life*, Penguin.

^۹ نگاه کنید به:

Richard C. Williams (۲۰۰۷), *The Cooperative Movement: Globalization from Below*, Ashgate Publishing.

^{۱۰} Randall Collins (۲۰۰۵), *Interaction Ritual Chains*, Princeton University Press.